



شورای عالی حوزه‌های علمیه قم

مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خاوران

مدرسه علمیه امام جعفر صادق علیه السلام شهرستان شاهرود

تحقیق پایانی سطح دو (کارشناسی)

عنوان

آموزه‌های تربیت فردی در روضه‌های

امام حسین علیه السلام

استاد راهنما

جناب دکتر مهدی عباسی شاهکوه

استاد داور

حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ حمید عبداللهمیان

پژوهشگر

سمیه ابوترابی

بهمن ۱۳۹۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تحمیدیه

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لِقَضَائِهِ دَافِعٌ وَلَا لِعَطَائِهِ مَانِعٌ وَلَا كَصُنْعِهِ صُنْعُ صَانِعٍ ... فَلَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَلَا شَيْءٌ يَعْدِلُهُ وَلَا لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ...»

ستایش مخصوص آن خدایی است که هیچ کس در عالم، سر از حکم و فرمانش نتواند کشید و بخشش او را منع نتواند کرد، و هیچ صانعی در آفرینش؛ مانند صنع او پدید نتواند ساخت. پس غیر آن ذات یکتا هیچ خدایی نیست و او را عدیل نباشد و مثل و مانند ندارد. (فرازی از دعای امام حسین علیه السلام در روز عرفه)

تقدیم به

به ساحت مقدس بانوی دو عالم حضرت فاطمه علیها السلام که مربّی و مادر سیدالشهدا علیهم السلام و یگانه منجی بشریت و امت اسلامی است.

تقدیر

سپاس خدای را که سخنوران، در ستودن او بمانند و شمارندگان، شمردن نعمت‌های او ندانند و کوشندگان، حق او را گزاردن نتوانند. و سلام و درود بر محمد و خاندان پاک او، طاهران معصوم، هم آنان که وجودمان وام‌دار وجودشان است؛ و نفرین پیوسته بر دشمنان ایشان تا روز رستاخیز...

بدون شک جایگاه و منزلت معلم، اجل از آن است که در مقام قدردانی از زحمات بی‌شائبه‌ی او، با زبان قاصر و دست ناتوان، چیزی بنگاریم.

اما از آن‌جایی که تجلیل از معلم، سپاس از انسانی است که هدف و غایت آفرینش را تامین می‌کند و سلامت امانت‌هایی را که به دستش سپرده‌اند، تضمین؛ بر حسب وظیفه و از باب "من لم یشکر المنعم من المخلوقین لم یشکر الله عزّ و جلّ" :

از استاد با کمالات و شایسته؛ جناب آقای دکتر مهدی عباسی شاهکوه که در کمال سعه‌صدر، با حسن خلق و فروتنی، از هیچ کمکی در این عرصه بر من دریغ ننمودند و زحمت راهنمایی این تحقیق را بر عهده گرفتند؛

از استاد فرزانه و باتقوا، حجت‌الاسلام علیرضا پناهیان، که زحمت ایده این تحقیق را متقبل شدند؛

همچنین از پدر و مادر عزیزم؛ این دو معلم بزرگواری که همواره بر کوتاهی و درستی من، قلم عفو کشیده و کریمانه از کنار غفلت‌هایم گذشته‌اند و در تمام عرصه‌های زندگی یار و یابوری بی‌چشم‌داشت برای من بوده‌اند؛ کمال تشکر و قدردانی را دارم. باشد که این خردترین، بخشی از زحمات آنان را سپاس گوید.

نه در دنیا شادمان می‌شوی و نه در آخرت. می‌بینم که سر تو بر نیزه است و بچه‌های کوفه آن را با سنگ می‌زنند. عمر بن سعد با حالتی خشمگین روی خود را گرداند و رفت.^۱

آغاز نبرد؛ عمر بن سعد به سوی لشکر حسین (علیه السلام) آمد و تیری انداخت و گفت: نزد امیر شهادت دهید که من نخستین کسی بودم که تیر انداختم. پس از وی مردم تیر انداختند و احدی از اصحاب حسین (علیه السلام) نبود مگر این که از این تیرها به وی اصابت کرده باشد حسین (علیه السلام) به اصحابش فرمود: «خدا شما را رحمت کند، برخیزید به سوی مرگی که هیچ چاره‌ای از آن نیست. همانا که این تیرها فرستادگان این قوم به سوی شما هستند.» اصحاب امام (علیه السلام) حمله کردند و مدتی جنگیدند، هنگامی که غبارها فرو نشست پنجاه نفر بر روی زمین افتاده بودند.^۲

استغاثه و هدایت؛ هنگامی که حسین (علیه السلام) به کثرت شهداء نگریست محاسن خود را بدست گرفت و فرمود: غضب خداوند بر یهود، زمانی شدید شد که برای او فرزند قرار دادند و بر مسیحیان، زمانی شدید شد که او را سومین خدا قرار دادند و بر مجوس، زمانی شدت گرفت که خورشید و ماه را پرستیدند و بر این قوم شدید می‌شود که بر کشتن پسر دختر پیامبرشان اتفاق کرده‌اند، به خدا قسم به خواسته آن‌ها پاسخ مثبت نمی‌دهم تا آن که خداوند را ملاقات کنم در حالی که به خون خود خضاب شده باشم. پس از آن فریاد زد: آیا یاری کننده‌ای نیست که ما را یاری کند! آیا دفاع کننده‌ای نیست که از حرم رسول خدا دفاع نماید؟^۳ پس زنان گریستند و ناله آن‌ها بسیار شد. سعد بن حارث و برادرش ابوالحتوف که در لشکر ابن سعد بودند استغاثه حسین (علیه السلام) و گریه زنان را شنیدند، با شمشیرهای خود بر دشمنان حسین (علیه السلام) حمله بردند و جنگیدند تا آن که کشته شدند.^۴

امام حسین (علیه السلام) در میدان نبرد؛ چون عباس (علیه السلام) کشته شد حسین (علیه السلام) نگاه کرد و دید که احدی از یاوران او نمانده‌اند، به اصحاب و خاندان خود نگاه کرد که هم‌چون قربانیان قطعه‌قطعه شده‌اند و در این هنگام شیون زنان و ناله کودکان را می‌شنید، با بلندترین صدا فریاد زد: آیا مدافعی از حرم رسول خدا هست؟ آیا موحدی هست که از خداوند بترسد؟ آیا کمک کننده‌ای هست که در کمک به ما امید به خدا داشته باشد؟ صدای گریه زنان بلند شد. امام سجاد (علیه السلام) برخاست در حالی که بر عصا تکیه زده بودند، از شدت بیماری توان حرکت نداشتند و شمشیر را به دنبال خود می‌کشیدند. حسین (علیه السلام) به زینب (علیه السلام) خطاب کرد: او را نگاه بدار تا زمین از نسل آل محمد (علیه السلام) خالی نشود، پس زینب (علیه السلام) او را به جایگاهش بازگرداند. امام (علیه السلام) خانواده خود را امر به سکوت می‌کنند و با آن‌ها وداع می‌کنند، یک لباس خز بسیار زیبا بر تن عمامه‌ای بر سر که دو طرف آن را آزاد گذاشته بودند، برد رسول خدا را در بر و شمشیر ایشان را به دست داشتند. امام (علیه السلام) لباسی درخواست کرد تا که احدی در آن رغبت نکند تا آن را زیر لباس بپوشند و پس از غارت، عریان نشوند، پس لباسی

۱ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۸.

۲ عبدالرزاق مقوم، همان، صص ۲۹۱-۲۹۲.

۳ لهوف، ص ۵۷.

۴ عبدالرزاق مقوم، همان، ص ۲۹۴.

می‌آورند که بی‌ارزش بود، و امام علیه السلام لباس پاره را برمی‌دارند و خود نیز آن را می‌شکافند و زیر لباس‌ها می‌پوشند و شلواری از جنس کرباس می‌خواهند و آن را نیز پاره می‌کنند و می‌پوشند.^۱

بعد از شهادت کودک شیرخوار، حسین علیه السلام با شمشیر برهنه در حالی که از زندگانی مأیوس بودند به سوی لشکر می‌روند، مبارز می‌طلبند و هر کس می‌آید او را به هلاکت می‌رسانند، تعداد کشته‌ها زیاد می‌شود. امام بر قسمت راست حمله می‌کنند در حالی که می‌فرمایند: «مرگ از پذیرفتن عار بهتر است و عار از داخل شدن به آتش بهتر است.» عبدالله بن عمار بن یغوث می‌گوید: هرگز مقهوری مانند او را ندیدم که فرزندان و اهل‌بیت و اصحاب او کشته شده باشند و در عین حال با تمام قدرت و آرامش قلب و جرأت اقدام کند در حالی که افراد را از پیش رو برمی‌داشت و احدی توان مقابله با او را نداشت. عمر بن سعد فریاد می‌زند: این فرزند علی بن ابی‌طالب است، این فرزند قتال (بسیارکشنده) عرب است، از هر طرف بر او حمله کنید.^۲ چهار هزار تیر از هر طرف به سوی او می‌آمد و لشکریان میان او و خانواده‌اش حائل می‌شوند. امام علیه السلام فریاد می‌زنند: «وای بر شما ای پیروان آل ابوسفیان اگر دین ندارید و از معاد نمی‌ترسید در دنیا آزادمرد باشید و اگر طبق گمان خود عرب هستید به نسب خود بازگردید.»^۳ شمر فریاد زد: چه می‌گویی ای پسر فاطمه؟ امام علیه السلام فرمودند: من با شما می‌جنگم و زنان گناهی ندارند. مادام که من زنده‌ام از تعرض به حرم بازایستید. شمر گفت: می‌پذیریم.^۴ لشکریان بسوی امام علیه السلام حمله‌ور می‌شوند و جنگ سخت می‌شود درحالی که تشنگی بر امام علیه السلام شدید شده بود.^۵

وداع دوم: امام علیه السلام مجدداً با خانواده خود وداع می‌کنند آن‌ها را امر به صبر می‌کنند و می‌فرمایند: آماده بلا باشید و بدانید که خداوند حامی و حافظ شماست و شما را از شر دشمن نجات می‌دهد، عاقبت امر را به خیر می‌گرداند و دشمنان شما را با انواع عذاب معذب می‌کند، عوض این بلا انواع نعمت و کرامت نصیب شما می‌گرداند، پس شکایت نکنید و چیزی نگویید که از ارزش شما بکاهد.^۶ حق است اگر گفته شود که این موقعیت بزرگ‌ترین جایگاهی بود که سیدالشهداء در این روز ملاقات کردند^۷، بانوان حرم می‌بینند که ستون خیمه‌ها و مرکز صیانت و حامی عزت و جایگاه شرافت آن‌ها در حال جدا شدن است که دیگر بازگشتی در آن نیست، نمی‌دانند از تجاوز دشمن به چه کسی پناه ببرند و بعد از او به چه کسی دل خوش کنند. حسین علیه السلام متوجه دخترش سکینه می‌شود که او را برای حسن مثنی نامزد کرده بودند، می‌بیند که از بقیه زنان جدا شده و در حال گریه و ناله است. امام علیه السلام با صبر و تسلیت نزد او می‌ایستد و با زبان حال می‌فرمایند: این وداع با

۱ عبدالرزاق مقوم، همان، تلخیص از صص ۳۳۲-۳۳۴.

۲ سیدبن طاووس، الملہوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۷۱؛ ابن نما، مثير الاحزان، ص ۷۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۰.

۳ ابن عثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۷؛ ابن طاووس، همان، ص ۱۷۱.

۴ ابن عثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۷؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۷.

۵ عبدالرزاق مقوم، همان، تلخیص از صص ۳۳۶-۳۳۸؛ الخصائص الحسينية ص ۴۶.

۶ جلاء العیون مجلسی، مؤلف می‌فرمایند: امام درصدد بودند که دو نکته را بیان کنند هم کشته نشدن اهل حرم و هم غارت نشدن ایشان را، چون می‌فرمایند: خداوند حافظ شما و حامی شماست در حالی که یکی از این دو کافی بود، پس ذکر هر دو برای اشاره به هر دو مطلب است.

۷ این امر در سفارش فاطمه‌زهررا به مجلسی ظهور کرده که ایشان را به خواندن مصیبت وداع سفارش کرده چنانچه محدث نوری در دار السلام جلد ۱ آن را ذکر کرده است.

عزیزه من است درحالی که دیدار بعد در روز قیامت کنار حوض کوثر است. عمر بن سعد فریاد می‌زد؛ وای بر شما، مادام که او به حرم خود مشغول است بر او هجوم برید، به خدا قسم اگر فارغ شود قسمت چپ و راست لشکر را یکی می‌کند. همگان حمله کردند و آن قدر تیر زدند که تیر طناب‌های خیمه‌ها را پاره کرد، زنان وحشت زده و فریادکنان به داخل خیمه‌ها رفتند، حسین علیه السلام چون شیر خشمگین حمله‌ور گردید و به احدی نمی‌رسید مگر آن که با شمشیر او را به هلاکت می‌رساند و این در حالیکه تیر از هر سو به سوی امام علیه السلام می‌آمد. امام علیه السلام به جایگاه اصلی بازگردید و بسیار «لا حول و لا قوه الا بالله» می‌گفت و در این حالت آب طلب می‌کرد. شمر می‌گوید: آب نمی‌نوشی تا آن که به آتش داخل شوی، مردی فریاد می‌زند: ای حسین! آیا نمی‌بینی که این فرات چشمه حیات است؟ نمی‌نوشی تا آن که تشنه از دنیا بروی. حسین علیه السلام فرمود: خدایا او را تشنه بمیران، این مرد آب درخواست می‌کرد و آن قدر می‌نوشید که از دهانش بیرون می‌زد و بازهم احساس تشنگی می‌کرد، همین گونه بود تا آن که از دنیا رفت. ابوالحتوف جعفری تیری به پیشانی امام علیه السلام زد، امام تیر را بیرون آوردند در حالی که خون بر صورت ایشان جاری بود و فرمود: خدایا تو می‌بینی که من میان بندگان گنهکار تو هستم، خدایا تعداد آن‌ها را به حساب آر و آن‌ها را به قتل برسان و احدی از آن‌ها را بر زمین باقی نگذار و هرگز آن‌ها را نیامرزد. آن‌گاه با صدای بلند فریاد زدند: ای امت گنهکار! چه بد با عترت محمد صلی الله علیه و آله رفتار کردید، آگاه باشید پس از من هیچ‌کس را نخواهید کشت که از کشتن او بترسید، بلکه کشتن برای شما آسان می‌شود، به خدا قسم من امیدوارم که خداوند مرا با شهادت اِکرام کند و انتقام مرا از شما بگیرد! حصین گفت: ای پسر فاطمه چگونه انتقام تو را از ما می‌گیرد؟ حسین علیه السلام فرمود: میان شما دشمنی می‌اندازد و خون شما را می‌ریزد، آن‌گاه عذاب را بر شما فرود می‌آورد. هنگامی که امام علیه السلام از جنگیدن خسته شدند برای استراحت توقف می‌کنند، مردی سنگ بر پیشانی امام می‌زند، خون بر صورتشان جاری می‌گردد، حسین علیه السلام می‌خواهد با لباس خود، خون را پاک کند، دیگری تیر سه‌شعبه^۱ زهرآگینی بر قلب امام می‌زند، امام علیه السلام می‌فرماید: «بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله» آن‌گاه سر خود را به آسمان بر می‌دارند و می‌فرمایند: خدایا تو می‌دانی که آن‌ها فردی را می‌کشند که پسر دختر پیامبر غیر از او نیست. آن‌گاه تیر را از پشت سر بیرون می‌آورند، خون مانند ناودان جاری می‌شود، دست خود را زیر خون می‌گیرند به آسمان می‌پاشند و می‌فرمایند: آن چه تحمل کردن را برای من آسان می‌کند آنست که خداوند خود می‌بیند، از این خون قطره‌ای بر زمین نمی‌آید! مجدداً دست خود را پر می‌کنند و به سر و صورت و محاسن خود می‌کشند و می‌فرمایند: این گونه خواهم بود تا آن که خداوند و جدّم رسول الله صلی الله علیه و آله را ملاقات کنم و بگویم: اینان مرا به قتل رساندند. خونریزی شدید امام علیه السلام را ضعیف می‌کند، بر زمین می‌نشیند و گردن امام علیه السلام به یک سو کج می‌شود، مالک بن نسر حمله می‌کند، کلاه خود امام

۱ برخلاف تصور عمومی، گویا مقصود از «تیر سه شعبه»، تیری است که سه طرف آن تیز و برنده باشد، نه آنکه دارای سه شاخه باشد.

پر از خون می‌شود، امام علیه السلام می‌فرمایند: با دست چیزی نخوری و ننوشی و خداوند تو را با ظالمین محشور سازد، آن‌گاه کلاه را بر زمین می‌اندازند.^۱

اسب امام علیه السلام؛ اسب می‌آید، اطراف امام علیه السلام می‌گردد و پیشانی خود را به خون امام علیه السلام آغشته می‌کند. ابن‌سعد فریاد می‌زند: اسب را بگیرید که از اسب‌های لشکر رسول خداست لشکریان او را احاطه می‌کنند و او به لشکر لگد می‌زند تا آن‌که چهل پیاده و ده سواره را به قتل می‌رساند. ابن‌سعد می‌گوید: رهایش کنید. هنگامی که احساس ایمنی می‌کند به سوی حسین علیه السلام می‌آید، پیشانی خود را به خون آغشته می‌کند، حسین را می‌بوید و با بلندترین صدا شیعه می‌زند که امام باقر علیه السلام فرموده‌اند: آن اسب می‌گفت: ظلم، ظلم از امتی که پسر دختر پیامبر را به قتل رساندند، آن‌گاه با همین فریاد متوجه خیمه‌ها می‌شود، هنگامی که زنان دیدند که اسب بی‌صاحب است و زین واژگون شده از خیمه‌ها بیرون آمدند در حالی که موها پریشان و بر صورت خود می‌زدند و صدای شیون آن‌ها بلند بود، بعد از عزت خوار شده و به سوی قتلگاه حسین علیه السلام حرکت کردند زینب بانوی قریش فریاد می‌زند: وا محمداه، وا اُبتاه، وا علیاه، وا جعفراه، وا حمزاه، این حسین است که در بیابان افتاده و کشته کربلاست. آن‌گاه فریاد زد: ای کاش آسمان بر زمین می‌افتاد و کوه‌ها بر بیابان‌ها فرو می‌ریختند، آن‌گاه به سوی حسین علیه السلام آمد در حالی که عمر بن سعد با گروهی از اصحابش کنار امام علیه السلام بودند و حسین علیه السلام در حال جان دادن بود. زینب علیه السلام فریاد زد: ای عمر! آیا ابوعبدالله کشته می‌شود و تو نگاه می‌کنی؟!^۲ عمر بن سعد روی خود را برمی‌گرداند در حالی که اشک او فرو می‌ریخت.^۳ زینب علیه السلام می‌فرماید: وای بر شما آیا یک نفر مسلمان در میان شما نیست؟ احدی پاسخ نمی‌دهد،^۴ ابن‌سعد فریاد می‌زند: فرود آئید و او را راحت کنید. شمر نزدیک می‌رود، بر سینه امام علیه السلام می‌نشیند محاسن مقدس را به دست می‌گیرد و دوازده ضربه شمشیر می‌زند تا آن‌که سر مقدس را جدا می‌سازد.^۵

غارت خیام؛ لشکریان! اقدام به غارت می‌کنند، اسحاق بن حویه پیراهن را بر می‌دارد که از آن پس، به بیماری پیسی دچار شد و موهایش ریخت.^۶ اُخنس بن مرثد بن علقمه حضرمی، عمامه را برمی‌دارد أسود بن خالد کفش‌ها را برمی‌دارد، جمیع بن خلق اودی شمشیر را برمی‌دارد و گفته شده که فردی از بنی تمیم به نام أسود بن حنظله شمشیر را برداشت. طبق برخی گزارش‌ها، بَجدل بن سلیم کعبی، انگشتر را غرق به خون در

۱) عبدالرزاق مقوم، همان، تلخیص از صص ۳۳۸-۳۴۲؛ ر.ک: سیدبن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، صص ۱۷۱-۱۷۲؛ ابن‌نما، مثير الاحزان، ص ۷۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۰؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۴.

۲) با وجود آنکه عمر سعد، فرمانده سپاه بود، شاید این سؤال به ذهن بیاید که چرا حضرت زینب علیه السلام چنین انتظاری از او داشت؟ پاسخ این است که چون عمر سعد از قریش بود. گویا حضرت زینب علیه السلام با این تعبیر ملامت‌گونه، خواسته است نسبت خویشاوندی او را با امام علیه السلام به خاطرش بیاورد. تا شاید با تحریک احساسات خویشاوندی‌اش، سپاه خود را از کشتن امام علیه السلام بازدارد.

۳) طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۵۲؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۹.

۴) شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۲.

۵) ر.ک: خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۷؛ ابن‌اعثیم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۹-۱۲۰؛ شیخ صدوق، الامالی، مجلس ۳۰، صص ۲۲۶-۲۲۷؛ عبدالرزاق مقوم، همان، صص ۳۴۶-۳۴۸.

۶) طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۵۴-۴۵۵؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۲.

انگشت امام علیه السلام می‌بیند انگشت را قطع می‌کند و انگشتر را برمی‌دارد^۱، قیس بن اشعث قطیفه (حوله مخملی) امام علیه السلام را بر می‌دارد بر روی آن می‌نشست و لذا به قیس قطیفه معروف شد،^۲ لباس جنگ را جعونه بن حویه حضرمی برمی‌دارد، کمان و حله‌ها را رحیل بن خیشمه جعفی و هانی بن شبيب حضرمی و جریر بن مسعود حضرمی بر می‌دارند. یکی از این‌ها می‌خواهد آخرین پوشش امام علیه السلام را بر دارد، می‌گوید: هنگامی که خواستم آن را جدا کنم دست راست خود را بر روی آن گذاشت، نتوانستم دست را بلند کنم دست راست را قطع کردم! دست چپ را گذاشت و نتوانستم آن را بلند کنم لذا دست چپ را هم قطع کردم. هنگامی که خواستم لباس را جدا کنم صدای زلزله‌ای شنیدم ترسیدم و آن را رها کردم، بیهوش شدم، در آن حال پیامبر و علی و فاطمه و حسن را دیدم در حالی که فاطمه می‌فرمود: فرزندم تو را کشتند، خداوند آن‌ها را به قتل برساند! حسین علیه السلام فرمود: ای مادر این غافل دستان مرا قطع کرد. فاطمه بر من نفرین کرد و به من فرمود: خداوند دست‌ها و پاهای تو را قطع کند، چشمت را کور کند و تو را به آتش داخل کند. اکنون چشم من رفته، دست‌ها و پاهایم افتاده‌اند و از دعا باقی نمانده مگر آتش.^۳

۱ ابن نما، مشیرالاحزان، ص ۷۶؛ سیدبن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۷۸.

۲ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۸.

۳ عبدالرزاق مقوم، همان، تلخیص از صص ۳۴۸-۳۴۹.